

مکن آشفته آینه زلف برینا
مکده از خاطر جمع منوش
بجز بارین آینه زلف خفاور
که در دقایق جان من بفاش
ز مهر غلغله درام خلاص
ز بس پرده رخ جام بقیض
گرفت در سینه بینه سر من
بیجا جام در این بینه خاد کوش
کرا با نیک بلف جام جهان بین

بجز نور علی آینه زلف منوش

تر که چشم تو چه از غم کند غارت کوش
زدم بر چه هر کس خطی از غم خوار کوش
عاشق در هر کجا واقع چه شده آبا که ملک
آمد از غم مه مستی مستی بپوش
طرف در برین کس که هر خطی بود در کمال
جام بکف زد زین معنی بپوش
آنکه در این شام از سنک ملافت
ببین چه کس کند امر در خیم بپوش
اشک بلباس بپوش یا قضاوت ششم
نور و کجا بجهت ازنده در دلم کوش
تا به بپوش نیاید بر لب بقیض
هر که از باره غم ز کس بپوش

دلبر در حرم وصل تو نام در
کیست جز نور علی محرم بینه امروش
هر که در کوه بود بارش
که به آرزو کلاذ اش

کوه را کاشند کوه تو چه
کرده آرایش جنان خوارش
فوت جانی از جلا وقت روح آتشی
بهر لب از لب نکر بارش
سود فتنی که غیرت طلبی است
برده در اهرام افشارش
سوزدم هر کس جوهر و انتم
سخن صحنه فو در رخ درش
کیست آنکس خیال و فکلیش
وز دل در جان نشد گرفتارش
بردم خیز ز غم من کار
که کند تر که چشم فو خوارش
ماه زره جبین ما را کیست
مشترک از تو خرمیدارش
مزد و رخ که خفته بپوشش
فرش سخنان کرد دستارش
کلیک بر خاطر نکر خانیست
کتاب و جوی بگذر منقارش